

آزادی‌های فردی در حکومت دینی



مقدمه

با تبدیل شدن زندگی انسان‌ها از زندگی اولیه و فردی به جمعی و به وجود آمدن جوامع، موضوع رابطه فرد و جامعه مطرح شد. در زندگی فردی تنها رابطه فرد با افرادی دیگر مطرح بود، اما در زندگی جمعی رابطه‌ی دیگری به نام رابطه متقابل فرد و جامعه نیز به میان آمد. یکی از لوازم زندگی جمعی ایجاد و تشکیل حکومت‌ها بود تا ضمن حفظ امنیت، نظم و انضباط را در روابط فرد و جامعه حاکم سازد. به وجود آمدن حکومت‌ها، رابطه جدیدی را با عنوان رابطه فرد و حکومت در زندگی افراد پدید آورد. البته رابطه فرد با خدا را نیز باید به سه رابطه فوق افزود. این روابط چهارگانه مستلزم محدودیت‌هایی در زندگی افراد بود و تا حدودی از آزادی‌های آنها می‌کاست.

از این رو از زمان‌های بسیار دور، تنظیم این روابط و صیانت از آزادی افراد در این روابط، همواره یکی از دغدغه‌های اساسی متفکران و مکتب‌های فکری و دینی بوده است. برای تنظیم این روابط و تعیین حد و مرز آنها و سرنوشت آزادی افراد در این میان، راه‌حل‌های فراوانی در طول تاریخ زندگی بشر ارائه شده است. گروهی به آزادی فردی بیش از اندازه اهمیت داده و قضیه را به نفع فرد به پایان برده‌اند و بعضی هم در نقطه مقابل، با اصالت قابل شدن به جمع، فرد و آزادی فردی را به چالش کشیده‌اند.

در این گیرودار، ادیان آسمانی و از همه مهم‌تر دین مقدس اسلام رابطه فرد با خدا، افرادی دیگر، جامعه و حکومت را به گونه‌ای تنظیم نموده است که هم آزادی افراد تأمین شده است و هم جایگاه خدا و حکومت و مصالح جامعه محفوظ مانده است.

نوشتار حاضر با عنوان آزادی‌های فردی در حکومت دینی n به دنبال آن است که حوزه اختیارات و آزادی فرد را در حکومت دینی که به عنوان مجری قوانین دین در جامعه عمل می‌کند، بررسی نماید، زیرا نگارنده معتقد است آزادی‌هایی که حکومت دینی به افراد می‌دهد، بیانگر آزادی‌هایی است که دین به افراد داده است. بدیهی است وقتی حکومت دینی می‌گوییم، منظور حکومت اسلامی به معنای درست آن است؛ گرچه در مقام عمل ممکن است این نوع حکومت‌ها کمتر توفیق تشکیل یافته باشند.

در این بررسی، آیات قرآن کریم، فرمایشات بزرگان دین مانند پیامبر اسلام s به عنوان اولین رهبر و بنیانگذار حکومت اسلامی، ائمه معصومین E به عنوان جانشینان آن حضرت، سیره عملی پیامبر r در دوران حکومتش، عمل‌کرد حکومت پنج ساله‌ی امام علی B، سخنان حضرت امام خمینی S به عنوان ولی فقیه و بنیانگذار حکومت اسلامی در ایران، مبنا و معیار بحث خواهد بود.

از آنجایی که تبیین بحث، نیازمند برخی مباحث کلی مانند مفهوم شناسی، سیر تاریخی و غیره است، سعی شده است پیش از پرداختن به مباحث اصلی، برخی از مفاهیم کلیدی تعریف و نگاهی هر چند گذرا به سیر تاریخی بحث آزادی فردی در غرب، شرق و اسلام شود. البته به مباحثی هم‌چون معیار و محدوده آزادی در غرب تا آن مقدار که برای روشن شدن بحث مفید بوده است، نیز توجه شده است.

تعریف واژگان

1. آزادی

واژه آزادی معادل دو واژه انگلیسی nFreedom و nLiberty و واژه‌های عربی mحریت و nاختیار و mاراده به کار می‌رود. آزادی دارای سه مؤلفه اساسی است که مفهوم آن را شکل می‌دهد: 1. mفاعل یا آزادی چه کسی؟ 2. mانجع یعنی آزادی از چه چیزی یا چه کسی؟ 3. mهدف یعنی آزادی برای چه؟ با توجه به این سه مؤلفه می‌توان آزادی را در یک تعریف ساده،

این‌گونه تبیین کرد: آزادی، یعنی آزاد بودن فرد یا افرادی از قید فرد یا افرادی دیگر برای انجام دادن کار و رفتار خاص n. شهید مطهری در یک تعریف جامع، آزادی را این‌گونه تبیین می‌کند: mهر موجود زنده‌ای که می‌خواهد راه رشد و تکامل را طی کند یکی از احتیاجاتش آزادی است پس آزادی یعنی نبودن مانع،

انسان‌های آزاد انسان‌هایی هستند که با موانعی که جلوی رشد و تکامل‌شان هست مبارزه می‌کنند، انسان‌هایی هستند که تن به وجود مانع نمی‌دهند n[1] واژه آزادی در وجوه مختلف و در معانی متفاوتی به کار گرفته شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: وجه فلسفی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی. از نظر فلسفی، آزادی به معنای mاختیار n در برابر mجبر n است. از وجه نظر سیاسی، آزادی به مفهوم امکانات فرد از لحاظ حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی در برابر قدرت و جامعه می‌باشد. به لحاظ حقوقی نیز، آزادی یکی از حقوق اساسی فرد شناخته شده

و ضمانت‌های اجرایی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. از نظر اخلاقی به معنای رهایی از تعهدات و از قید و بندهای زندگی روزمره و رهایی از هوا و هوس است. n[2] بنابراین منظور از آزادی فردی، آزادی بودن فرد از موانع و قیودی است که جلوی رشد معنوی و مادی او را در حوزه‌های اخلاق، سیاست و اقتصاد می‌گیرد و حقوق فردی او را در زندگی از بین می‌برد.

2. حکومت دینی

مفهوم حکومت در اسلام با مفاهیمی مانند mخلافت n، mامامت n و mامارت n گره خورده است. برای دستیابی به تعریفی مشخص از حکومت دینی و همچنین بررسی و جمع‌بندی دیدگاه‌های مذاهب مختلف اسلامی در این باره، باید هر یک از مفاهیم فوق را از نظرگاه‌های گوناگون به تعریف بنشینیم.

ابن خلدون در مقدمه‌اش خلافت و امامت را چنین تعریف نموده است: mخلافت جانشینی از صاحب شریعت n در حفظ دین و سیاست دنیا است. n[3] مآوردی در تعریف آن می‌گوید: mامامت برای جانشینی مقام نبوت، در پاسداری دین و سیاست دنیا وضع گردیده است. n[4]

قاضی عبد الجبار می‌گوید: mامام از نظر شرع کسی است که بر امت ولایت دارد و در امور آنان تصرف می‌کند، آن گونه که بالای دست او دستی نباشد. n[5] ایچی می‌نویسد: mامامت، خلافت رسول در اقامه دین و حفظ حوزه شریعت است که پیروی از او بر همه امت واجب است. n[6] قوشچی می‌گوید: mامامت ریاست و سرپرستی عموم در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر اسلام s است. n[7]

از مجموع تعاریفی که از جانب بزرگان اهل سنت ارائه شد، چند مطلب به دست می‌آید:

1. امام و خلیفه مرجعیت دینی امت را به عهده دارد چنانچه از تعاریف ابن خلدون، مآوردی، ایچی و قوشچی استفاده می‌شود؛
2. امام بر مردم ولایت دارد و می‌تواند در امور آنان تصرف نماید چنانچه از تعریف قاضی عبدالجبار به دست می‌آید؛
3. امام جانشین پیامبر است و علاوه بر مرجعیت دینی امت، رهبری سیاسی آنان را در امور دنیایی نیز به عهده دارد. این مطلب از بیشتر تعاریف مذکور استفاده می‌شود.
4. امام واجب اطاعت است چنانچه در تعریف ایچی تصریح شده است.

اهل سنت شرایطی را برای خلیفه برمی‌شمارند:

1. دانا به احکام شرعی و آشنا به امور سیاسی و حکومت‌داری؛

2. عادل و پرهیزگار، پاکدامن، عاقل و بالغ؛

3. از حسن رأی و تدبیر برخوردار بوده، توان به دوش کشیدن بار خلافت را داشته باشد، شجاع باشد و سلامت اعضا و حواس داشته باشد؛

4. قریشی باشد؛

5. برخی اجتهاد را نیز شرط دانسته است.[8]

اهل سنت در مقام تعیین امام معتقدند: امامت از دو ناحیه منعقد می‌شود: یکی با انتخاب اهل حل و عقد و دیگری با انتخاب امام پیشین.[9]

لقب امام‌المؤمنین n از زمان تصدی خلافت توسط خلیفه دوم مرسوم گردید که مردم او را م‌خلیفة خلیفة رسول الله نامیدند و انتظار می‌رفت که این نام با گذشت روزگار درازتر شود و تلفظ آن سخت و دشوار گردد، زیرا آن که جانشین عمر می‌شد حتماً م‌خلیفة خلیفة خلیفة رسول الله نامیده می‌شد. از این‌رو عمر به فکر افتاد که لقب دیگری را پیدا کند که خلیفه به آن نامیده شود و چون

از یکی از نمایندگان آن که به مدینه منوره آمده بود شنید که می‌گفت: یا امیرالمؤمنین، آن را پسندید و به آن رضایت داد و از همان روز خلیفه به نام امیرالمؤمنین یاد شد.[10]

بزرگان شیعه امامت را چنین تعریف نموده‌اند: سید مرتضی می‌گوید: امامت ریاست عام دینی است که شخص از ناحیه خدای متعال، نه به نیابت از مکلفان، آن را دارا می‌شود.[11] علامه حلی می‌نویسد: امام کسی است که از سوی خدای تعالی ریاست عام دین و دنیا را دارا شده است.[12]

خواجه نصیر الدین طوسی در تعریف امامت می‌گوید: امامت ریاست و سرپرستی عمومی دینی است که امام مردم را در حفظ مصالح دینی و دنیایی ترغیب و از مضرات دینی و دنیایی باز

می‌دارد.[13] شیخ مفید می‌گوید: امامانی که در اجرای احکام و بر پا داشتن حدود و نگهداری شریعت و اصلاح مردم جانشینان پیامبران هستند، مانند خود پیامبران معصومند.[14]

از تعاریف شیعه موارد زیر استفاده می‌شود:

1. امامت ریاست عام دینی و دنیایی است، یعنی امام هم مرجعیت دینی را به عهده دارد و هم دنیایی را. این مطلب از هر سه تعریف فوق قابل استفاده است؛

2. امام از جانب خداوند تعیین و انتخاب می‌شود نه از ناحیه مردم. این مطلب در تعریف سید مرتضی به طور صریح بیان شده است؛

3. امام جانشین پیامبر است؛

4. امام دارای شأن عصمت است.

مقایسه بین دو گروه از تعاریفی ارائه شده توسط شیعه و اهل سنت، این نکته را آشکار می‌سازد که در بسیاری از مؤلفه‌های امامت وحدت نظر وجود دارد و تنها دو مورد اختلافی است: یکی چگونگی تعیین و انتخاب امام که اهل سنت از ناحیه مردم می‌دانند، و شیعه از ناحیه خدا. دیگری مسأله عصمت امام است که اهل سنت به آن معتقد نیستند ولی شیعه معتقدند.

اکنون که تعاریف شیعه و اهل سنت تا حدودی بررسی، دسته‌بندی و نتیجه‌گیری شد و موارد اتقاقی و اختلافی روشن گردید، می‌توان اقدام به ارائه تعریفی نمود که جامع دیدگاه هر دو گروه باشد:

امام به عنوان جانشین پیامبر، رهبری مردم را در امور معنوی و دنیوی به عهده دارد و مردم باید او را اطاعت نمایند. n

این تعریف تا این حد مورد قبول هر دو گروه است. اما دو ابهام عمده در این تعریف وجود دارد که اگر بخواهیم برطرف نماییم، دیگر نمی‌توانیم تعریفی ارائه دهیم که مورد قبول هر دو طیف باشد.

این تعریف در مورد نحوه تعیین امام و ویژگی‌های او ساکت است. از تعاریف شیعه چنین برمی‌آید که امام از جانب خدا تعیین می‌شود ولی از تعاریف اهل سنت چنین چیزی استفاده نمی‌شد، بلکه آنان انتخاب امام را وظیفه مردم می‌دانستند. تعاریف شیعه ویژگی عصمت را برای امام لازم می‌دانست ولی در تعاریف اهل سنت به چنین ویژگی اشاره نشده بود.

اختلاف در دو مورد فوق نگارنده و یا هر نویسنده‌ی دیگر را وادار می‌کند که به تعریف جداگانه‌ای از امامت در نزد شیعه بپردازد: امام از نظر شیعه کسی است که جانشینی پیامبر را به عهده دارد، از جانب خدا تعیین می‌شود، دارای مقام عصمت است و رهبری مردم را در امور دینی و دنیایی به عهده دارد و لازم الاطاعه است. n

این تعریف ناظر به زمان حضور امام معصوم B در جامعه است، اما در زمان غیبت، امام و رهبر حکومت اسلامی کسی است که ملاک‌های تعیین شده از سوی آن بزرگواران را دارا باشد، یعنی فقیه جامع شرایط باشد.

اهل سنت چون معتقد به حضور امام معصوم در میان مردم نیستند، از این‌رو زمان حضور و غیبت برای آنان معنا و مفهوم ندارد و امروز همان شرایطی را برای امام لازم می‌دانند که برای جانشینان پیامبر در صدر اسلام لازم می‌دانستند. شرایطی را که اهل سنت برای امام لازم می‌دانند[15] خیلی نزدیک به شرایطی است که شیعه برای ولی فقیه لازم می‌دانند. البته اختلافاتی وجود دارد که ما در صدد بحث از آن نیستیم.

بنابراین فرایند تکامل نظریه حکومت اسلامی در دیدگاه شیعه به این صورت است: m در زمان حضور امام معصوم حکومت دینی، حکومتی است که در رأس آن امام معصوم باشد. در زمان غیبت به حکومتی، حکومت دینی اطلاق می‌شود که در رأس هرم رهبری آن ولی فقیه که همان مجتهد جامع شرایط است، وجود داشته باشد. n

پس دولت اسلامی دولتی است که نه تنها ارزش‌های حاکم بر زندگی سیاسی و نیز شرایط رهبران و فرمان‌روایان آن از جانب دین تعیین و تعریف می‌شود، بلکه حتی شیوه‌ی استقرار حاکم در رأس هرم دولت و به طور کلی ساختار نظام سیاسی و روش‌های مدیریت امور عمومی جامعه نیز به وسیله‌ی دین بیان می‌گردد.

تفاوت‌های دولت دینی و سکولار

تفاوت‌های عمده‌ی دولت دینی و سکولار را می‌توان در چند مورد برشمرد:

1. در دولت دینی رئیس دولت یا شخص خاص مانند پیامبر و امام است و یا عنوان عام مانند خلیفه و ولی فقیه در اندیشه‌ی شیعه که هر دو از جانب خدا و دین تعیین می‌شود. ولی در دولت سکولار رئیس به دست مردم یا با وراثت یا انقلاب و کودتا تعیین می‌گردد؛

2. دولت دینی مبتنی بر احکام شرعی است که توسط پیامبر در جامعه تشریح شده است، در حالیکه قوانین دولت سکولار بر خرد و عقل بشری استوار است؛

3. اطاعت از حاکمان در دولت دینی واجب شرعی و محک ایمان است، ولی در دولت سکولار چنین نیست و ارتباطی بین اطاعت از حاکم و عصیان به خدا وجود ندارد؛

4. معارضه با رئیس دولت دینی مستلزم مجازات‌های شرعی و عقاب اخروی است، اما در دولت سکولار موجب عقاب اخروی نیست؛

5. قوانین دولت دینی جنبه‌ی قدسی دارند اما قوانین دولت سکولار از تقدس برخوردار نیستند.[16]

سیر تاریخی آزادی فردی در غرب

در مغرب زمین اندیشه‌ی برابری تمام انسان‌ها از مکتب رواقیان آغاز شد و آنان ترویج برابری تمامی انسان‌ها در بهره‌مندی از حقوق طبیعی را به عهده گرفتند. سبسون به عنوان تدوین‌کننده‌ی فلسفه‌ی جهانی رواقیان می‌نویسد: m تمام افراد باید در مقابل قانون با هم برابر باشند. اگر نمی‌توانیم آنان را از لحاظ ثروت در یک ردیف قرار دهیم، چه تساوی استعدادهای نظری محال است، لاقلاً

باید آنان را در مقابل قانون برابر سازیم؛ زیرا مهم‌ترین هدف دولت همان تأمین تساوی افراد است.[17]

ظهور و گسترش مسیحیت نیز باعث تحولات عمده‌ای در زمینه‌ی حقوق و آزادی‌های فردی شد. با وجود این‌که مسیحیان اولیه عقاید رواقیان را راجع به حقوق بشر با اندکی جرح و تعدیل پذیرفتند ولی به تدریج مسیحیت حقوق الهی را جانشین حقوق طبیعی کرد و برداشت جدیدی از این حقوق ارائه شد.

اهل کلیسا با انحراف از اصول اولیه‌ی مسیحیت، تفسیر حقوق الهی و حقوق فردی ملهم از آن را حق کلیسا دانستند و این امر باعث محدود شدن روزافزون دایره‌ی حقوق و آزادی‌های فردی و تبدیل

شدن حکومت به قدرت مطلق شد. [18]

با آغاز قرون هفدهم و هیجدهم و با ظهور فلاسفه‌ای چون جان لاک، ژان ژاک روسو، باری دیگر حقوق طبیعی مطرح شد و مبنای حقوق و آزادی‌های اجتماعی قرار گرفت. توماس پین یکی از مدافعان حقوق طبیعی در کتاب حقوق بشر خود می‌نویسد: تمام افراد بشر، آزاد و با حقوق طبیعی متساوی به دنیا آمده‌اند و آنچه که وابسته به طبیعت بشر است نمی‌تواند به وسیله بشر نابود شود و در حقیقت هیچ چیز نمی‌تواند مقام طبیعی بشر را زایل کند. [19]

به طور کلی در قرن هیجدهم فلسفه حقوق، حول محور حقوق فردی و آزادی‌های عمومی در گردش بود. کلیه مکاتب به ویژه لیبرال‌ها خواهان توقف قدرت دولت در مرز حقوق فردی بودند و اعتقاد داشتند که اعلامیه‌های حقوق بشر باید مبنای قانون‌های اساسی و عادی شود. پس از آن فرد و حقوق فردی محور تمام اندیشه‌های سیاسی قرار گرفت و لیبرالیسم در این زمینه پیش‌تاز بود. لیبرالیسم ادعا می‌کرد که فرد باید در تعیین سرنوشت خویش مختار و آزاد باشد و هیچ قدرتی، صرف نظر از ریشه‌ی آن نمی‌تواند امکانات فرد را محدود کند. لیبرالیسم از بدو کار و شاید از آغاز تاریخ خود، طرفدار آن بود که میدان عمل قدرت‌های سیاسی را محدود کند و اقدامات حکومت را در چارچوب قوانین اساسی محصور نگاه دارد. در نتیجه به طور منطقی می‌خواست برای فرد حقوق سیاسی قابل شود تا دولت‌ها نتوانند به حقوق او تجاوز کنند. [20]

اصل فردگرایی در لیبرالیسم دو تفسیر داشت: یک تفسیر اولیه که به معنای فردگرایی نخبه‌گرا بود. افرادی مانند استوارت میل فردگرایی نخبه‌گرا بودند، زیرا معتقد بودند که پدید آورندگان پیشرفت اجتماعی نه گروه‌ها و اجتماعات بلکه افراد می‌باشند، البته نه همه‌ی افراد، بلکه افراد نخبه و ممتاز. [21] تفسیری دیگر، فردگرایی تعدیل شده است که در قرن بیستم صورت گرفت و فلاسفه معروف انگلیس و آمریکا عموماً طرفدار فردگرایی بودند اما نه به صورت مطلق، بلکه محدود و تعدیل شد. [22]

سیر تاریخی آزادی فردی در شرق و اسلام

در مشرق زمین نیز آزادی مورد توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران قرار گرفته است. به گفته فرانس روزنتال: مقدماتی‌ترین تعریف آزادی در خاور نزدیک در یک اثر سریانی که به شخصی به نام امیشل یابازودن نسبت داده شده و در حدود سال 800 میلادی تألیف شده است، به چشم می‌خورد. در این دوران متفکران مذهبی به آزادی به عنوان یکی از مسایل اساسی اخلاق انسانی توجه کرده‌اند. برای نمونه امقریم بزرگ آزادی را هدیه‌ای از جانب خداوند می‌دانند که به عنوان بزرگ‌ترین موهبت موعود به (حضرت) آدم اعطا شده است.

در حوزه تفکر اسلامی در وجه فلسفی و کلامی، برای اولین بار، بحث آزادی در قالب دو اصطلاح اختیار و اراده توسط معتزله مطرح شد. معتزله در برابر اشاعره با تأکید بر عقل‌گرایی و اختیار به استقلال انسان در فعلیت و منشأ اثر بودن و در نتیجه تفویض‌باور داشتند. مکتب شیعه نیز اصل اختیار را پذیرفته اما در مکتب شیعی هرگز اختیار به صورت تفویض و واگذاری که نوعی سلب اختیار از ذات حق و نوعی استقلال در فعلیت و خداگونگی برای انسان است و طبعاً ملازم با شرک است تفسیر نشده است.

در فلسفه سیاسی اسلامی قدیم، آزادی بیشتر در وجه فلسفی و کلامی‌اش مورد توجه قرار گرفته است. اما در دوران معاصر به دلیل شرایط و مقتضیات جدید، وجه سیاسی آزادی در فلسفه سیاسی اسلام برجسته‌تر می‌شود و به مصادیق آزادی سیاسی توجه خاصی صورت می‌گیرد. [23]

بنابراین در عرصه‌ی تئوری و نظریه‌پردازی آزادی آنچنان که در غرب بحث شده، در اسلام مطرح نبوده و به شکل امروزی پیرامون آن نظریه‌پردازی نشده، ولی در اندیشه‌ی اسلامی و حکومت‌های اصیل اسلامی همواره به آزادی‌های فردی اهمیت داده شده است.

اسلام منادی آزادی

براساس بینش اسلامی، حکمت و فلسفه آفرینش انسان، امتحان و آزمایش شدن است [24] تا از این طریق به تکامل وجودی خود نایل شود. امتحان شدن زمانی معنا پیدا می‌کند که امتحان شونده آزاد باشد و آن‌گونه که می‌خواهد امتحان بدهد. اسلام اساس کار خودش را آزاد بودن مردم در انتخاب‌های خود قرار داده است. [إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ - إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا] [25] یا [فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ] [26] اسلام اصول خود را عرضه می‌دارد و احکامش را روشن می‌سازد، حال مردم آزادند که آن را بپذیرند یا نپذیرند.

مبگو ای اهل کتاب، بیا بید از آن کلمه‌ای که پذیرفته‌ی ما و شمامت پیروی کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواي خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند بگو: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم. [27]

آنان که از این رسول، این پیامبر امی که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند آن که به نیکی فرمان‌شان می‌دهد و از ناشایست بازمان می‌دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را حرام و بار گران‌شان را از دوش‌شان بر می‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید... [28]

این آیات موضع اسلام را در قبال آزادی روشن می‌سازد. دینی که هدف خود را برداشتن غل و زنجیر از گردن مردم اعلام می‌دارد و مردم را به سوی زندگی بدون ارباب و رعیتی و بدون برده‌داری دعوت می‌کند، آیا می‌شود این دین را ضد آزادی قلمداد کرد؟

امام علی^B می‌فرماید: مبنده‌ی کسی مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است. [29] نیز از آن حضرت است: ای مردم آدم کسی را آزاد و کسی را برده نزیابیده است و همه‌ی مردم آزاد به دنیا آمده‌اند. [30] آیا می‌شود به دینی که این‌گونه فریاد آزادی سر می‌دهد، گفت مخالف آزادی بشر است؟

بنابراین حاکم و دولت مشروع هم مجاز نیست مردم را محدود کند و در فشار قرار دهد. آزادی مردم باید تا حد ممکن محفوظ بماند. از پیامبر⁶ نیز نقل شده است که: م‌خدا بیا هر کس ولایت‌دار است من شد و بر آنان سخت گرفت، بر او سخت خواهم گرفت. [31]

مناظره زهره بن عبدالله سرکرده سپاه اسلام با رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران، نشان می‌دهد که در اسلام احترام به آزادی افراد به صورت یک امر مسلم و اصل اساسی مطرح بوده است. وقتی که رستم از وی خواست که در اطراف دین اسلام توضیحاتی به او بدهد، زهره بن عبد الله در پاسخ وی گفت: اساس، پایه و رکن دین دو چیز است: شهادت به یگانگی خدا و شهادت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و این که آنچه او گفته است از جانب خداست. رستم گفت: این که عیب ندارد دیگر چه؟ زهره گفت: دیگر آزاد ساختن بندگان خدا از بندگی انسان‌هایی مانند خود. [32]

منشأ آزادی

مدر غرب ریشه و منشأ آزادی را تمایلات و خواهش‌های انسانی می‌دانند و آنجا که از اراده انسان سخن می‌گویند در واقع فرقی میان تمایل و اراده قابل نمی‌شوند. از نظر فلاسفه غرب انسان موجودی است دارای یک سلسله خواست‌ها و می‌خواهد که این چنین زندگی کند همین تمایل منشأ آزادی عمل او خواهد بود [33]

در اسلام منشأ آزادی کمال انسان است. انسان می‌خواهد به کمال برسد و باید آزاد باشد و موانع برطرف گردد. از دیدگاه استاد مطهری آزادی عنصر حیاتی و یکی از لوازم حیات و تکامل است. وی آن را علاوه بر عامل تربیت و امنیت، عامل سومی برای رشد و تکامل موجودات معرفی می‌کند. [34] آزادی یکی از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های انسانی است و به تعبیر دیگر جزء معنویات انسان است، معنویات انسان یعنی چیزهایی که مافوق حد حیوانیت اوست، آزادی برای انسان ارزشی مافوق ارزش‌های مادی است. انسان‌هایی که بویی از انسانیت برده‌اند حاضرند با شکم گرسنه و تن برهنه و در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند ولی در اسارت یک انسان دیگر نباشند، آزاد زندگی کنند [35]

حدود آزادی

متفکران غربی آزادی را با دو چیز محدود می‌کنند: یکی خود آزادی؛ یعنی تا آنجا که افراد آزادی داده می‌شود که آزادی دیگران سلب نشود. دیگری مصالح عمومی. استوارت میل می‌گوید: آزادی فرد، به شرط این‌که از تعرض به آزادی دیگران یا برانگیختن آنها به اعمال خلاف پرهیز کند، باید نامحدود باشد، تنها بخشی از رفتار هر فرد که به خاطر آن در برابر جامعه مسئول و متعهد است،

رفتاری است که به دیگران مربوط می‌شود، در بخشی که به خودش مربوط می‌شود، استقلالش مطلق است. حکم فرد بر جسم و روح خویش روا است. [n36]

اما اسلام آزادی مطلق و بدون قید و شرط را نمی‌پذیرد و حدودی فراتر از آنچه در غرب مطرح است، برای آن قابل می‌شود. اسلام به طور کلی چهار مرز برای آزادی در نظر گرفته است که آزادی افراد با حفظ آن حدود محترم است:

1. ضرر به خود: آزادی افراد تا آنجا محترم است که منجر به اضرار به نفس نشود. اضرار به نفس مفهوم عامی است که شامل ضررهای جانی و مالی می‌شود.
 2. ضرر به دیگران: افراد حق ندارند به بهانه آزادی، به دیگران آسیب برسانند، چه آسیب‌های جانی و چه آسیب‌های مالی و غیره. حدیث لاضرر و قوانین حقوقی اسلام، بر دو مورد فوق دلالت دارند.
 3. دین: آزادی نباید منجر به مخالفت با دستورات دینی شود. به عنوان مثال افراد آزادی بیان دارند، اما حق ندارند که به مقدسات دین توهین کنند و یا به خدا و رسول دروغ ببندند.
 4. اخلاق: آزادی افراد نباید موجب شود که ارزش‌های اخلاقی زیر پا گذاشته شود.
- تمام قید و قیودهایی که اسلام در برابر آزادی افراد قرار داده است، تحت یکی از چهار مورد فوق جای می‌گیرد. این موارد برای کسانی که با آموزه‌های اسلامی آشنایی اجمالی دارند، روشن است و نیاز به استدلال و استشهاده ندارد.

بنابراین در تمام آزادی‌هایی که اسلام به افراد داده است، این قیود لحاظ شده است و ما در سیر بحث وقتی از آزادی سخن می‌گوییم و آزادی‌هایی را برای افراد اثبات می‌کنیم، این قیود را در نظر داریم و مسلم فرض می‌کنیم. مثلاً وقتی می‌گوییم اسلام به افراد آزادی اقتصادی داده است، این آزادی تا آنجاست که منجر به اضرار به نفس، غیر؛ مخالفت با دین و اخلاق نشود و همین طور آزادی در زمینه‌های دیگر.

اکنون که توضیحاتی در باره مفاهیم آزادی و حکومت دینی و همچنین سیر تاریخی آزادی فردی در غرب، شرق و اسلام، منشأ آزادی و حدود آن داده شد، وارد بحث اصلی می‌شویم.

آزادی‌های فردی در حکومت دینی

آزادی‌هایی را که فرد در روند تکامل خود به آنها نیاز دارد و اسلام آنها را به او عطا نموده است، در چهار حوزه کلی قابل بررسی است: 1. حوزه اخلاق؛ 2. حوزه اعتقاد؛ 3. حوزه اقتصاد؛ 4. حوزه سیاست. آزادی در حوزه اخلاق را تحت عنوان آزادی معنوی بحث می‌کنیم و آزادی اعتقادی را با عنوان آزادی عقیده و فکر و بیان و دو مورد دیگر را با عناوین خودشان و به صورت مفصل‌تر، بررسی می‌نماییم.

1. آزادی معنوی

حکومت دینی حیات انسان را منحصر در زندگی مادی نمی‌داند، بلکه برای او حیات معنوی نیز قابل است. از این رو به آزادی معنوی انسان بیش از آزادی ظاهری و دنیایی اهمیت می‌دهد. مقررات اسلام به گونه‌ای وضع شده است که در مقام تراحم و تعارض این دو نوع آزادی، آزادی ظاهری فدای آزادی معنوی شود.

آزادی معنوی یعنی آزادی از درون، آزادی از حصارهای حیوانی، رهایی از قید شیطان و هوای نفس و خروج از بندگی جاه و مقام و درهم و دینار. سقراط می‌گوید: آزادی یعنی این که فرد از بردگی امیال حیوانی خویش که از نظر عقل سزاوار سرزنش است، رهایی یابد. [n37]

حافظ می‌گوید:

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم

بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

«دیوان حافظ»

امام علی می‌فرماید: تقوای الهی کلید هر راه راست است. بدون تقوا انسان اندوخته‌ای برای آخرت ندارد. بدون تقوا بشر آزادی ندارد. [n38]

2. آزادی عقیده

آزادی عقیده به معنای آزادی انسان در انتخاب و داشتن هر نوع عقیده است. حکومت دینی هیچ فردی را مجبور به پذیرفتن عقیده خاصی نمی‌کند. قرآن کریم به طور صریح می‌فرماید: [لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی] [39] هیچ اجباری در دین نیست و راه درست و نادرست تبیین شده است.

در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند: می‌یکی از انصار که مسلمان شده بود، دو پسر داشت که به دین مسیحیت گرویده بودند. پدر از این جهت بسیار ناراحت بود، به خدمت رسول گرامی آمد و پرسید که آیا اجازه می‌دهید کاری کنم که آنان به اجبار دست از دین خویش بردارند و مسلمان شوند. آیه شریفه مزبور نازل شد و او را از این کار بازداشت. [n40]

قرآن کریم خطاب به پیامبر می‌فرماید: [فذكر إنما أنت مذكر لست بمتصطر] [41] تذکر بده و یاد آوری کن، زیرا تنها وظیفه‌ی تو تذکر دادن است نه الزام و اجبار.

امام خمینی می‌فرماید: مذهب حکومت اسلامی همه‌ی افراد دارای آزادی در هر گونه عقیده‌ای هستند، ولیکن آزادی خرابکاری را ندارند. [n42] در جای دیگر می‌فرماید: مذهب دولت اسلامی يك دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه‌ی اقلیت‌های مذهبی به طور کامل آزادی قابل است و هر کسی می‌تواند اظهار عقیده‌ی خودش را بکند و اسلام جواب همه‌ی عقاید را بر عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطوق‌ها را با منطق جواب خواهد داد. [n43]

3. آزادی تفکر و اندیشه

حکومت دینی با تفتیش عقاید مخالف است. در اسلام تفکر از ارزش بالایی برخوردار است تا آنجا که از آن به عنوان برترین عبادت یاد شده است «لا عبادة الا للکبر» [44] و قرآن کریم از آنان که در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، و از این طریق به حکیمانانه بودن آفرینش رهنمون می‌گردند، به عنوان اندیشمندان یاد کرده و آنان را ستوده است. [45]

حضرت امیرB مالک اشتر را چنین راهنمایی می‌کند: کسانی که بیش از دیگران در جست و جوی عیوب مردم اند باید دورترین مردم از تو و پست‌ترین آنان نزد تو باشند. به راستی مردم عیوبی دارند که حاکم در پوشیدن آنها از همه سزاوارتر است. [n46]

امام خمینی می‌فرماید: متجسس از احوال اشخاص در غیر مفسدین و گروه‌های خراب‌کار مطلقاً ممنوع است و سؤال از افراد به اینکه چند معصیت نمودی، چنانچه بنا به بعضی گزارشات این نحوه سئوال می‌شود، مخالف اسلام و تجسس کننده معصیت کار است. باید در گزینش افراد این نحوه امور خلاف اخلاق اسلامی و خلاف شرع مظهر ممنوع شود. [n47]

آزادی تفکر و اندیشه هم در حوزه اعتقادات مصداق دارد و هم در حوزه سیاست و اسلام در هر دو مورد به افراد آزادی تفکر و اندیشه داده است. نکته‌ی قابل تذکر این‌که این آزادی هم مطلق نیست و باید حدود مورد نظر اسلام در آن رعایت شود.

4. آزادی بیان

آزادی بیان یعنی حق اظهار فکر، عقیده و سلیقه. به موجب این حق انسان می‌تواند عقاید و اندیشه‌های خود را بدون هیچ ترس و نگرانی از تعقیب و توقیف و مجازات ابراز دارد. البته حدود این آزادی باید رعایت شود و به طور کلی تا آنجا مجاز است که با نظم عمومی جامعه و حقوق دیگران و حدود مورد نظر اسلام مغایرت نداشته باشد.

مقرآن آدمی را به شنیدن همه‌ی سخنان و اندیشه‌ها و گزینش و تبعیت بهترین آنها دعوت فرموده است: بمشارت بده به بندگان که سخن را می‌شنوند و بهترینش را برای پیروی برمی‌گزینند. [n48]

امام خمینی S می‌فرماید: م‌کسانی که مخالف هستند آزاد و مختارند که اظهار مخالفت نمایند. [49]n در مورد مطبوعات می‌گوید: مطبوعات در نشر همه‌ی حقایق و واقعیات آزادند. [50]n همچنین می‌فرماید: م‌همه‌ی مطبوعات آزادند مگر این‌که مقالات مضر به حال کشور باشد. [51]n

آزادی بیان تا آنجا محترم است که حدود مورد نظر اسلام در آن رعایت شود. بنابراین اظهار کفر توسط مسلمان، دروغ بستن به خدا و پیامبر و امامان E، اظهار معصیت، اضرار و اظهار اندیشه‌ای که باعث القای دیگران در گناه و یا انحراف عقیدتی بشود و یا عنوان (کلمه به گناه) بر آن صدق کند، همچنین اظهار اندیشه‌ای که برای وارد کردن ضرر حرام به دیگران سببیت دارد و یا مصداق کلمه به غیر در اضرار به خود است، به عنوان تجاوز از حدود پذیرفته شده‌ی اسلام، حرام است.

5. آزادی اقتصادی

آزادی اقتصادی به مفهوم داشتن حق اشتغال، انتخاب نوع شغل، محل، مدت و زمان اشتغال، حق مالکیت نسبت به درآمد و دارایی، حق مبادلات و داد و ستد بازرگانی، حق مصرف و بهره‌برداری از درآمد و بالاخره حق ارث بردن و ارث گذاردن دارایی‌ها است.

آزادی اقتصادی با اقتصاد آزاد تفاوت اساسی دارد. اقتصاد آزاد یعنی اقتصاد بدون حاکمیت و مداخله‌ی دولت مذهب و اخلاق و هر قدرت غالب و کنترل‌کننده‌ای. این اقتصاد تنها تحت کنترل نفع شخصی و انگیزه‌ی فردی در می‌آید. اما آزادی اقتصادی همان‌گونه که اشاره شد به معنای حق تملک حق رشد دادن مال و حق مصرف است.

مکتب سرمایه‌داری یک نظام اقتصاد آزاد است، نظامی که هر گونه فعالیت اقتصادی در آن مجاز است و آنچه افراد را محدود می‌کند نفع شخصی آنها است. گرچه در این مکتب افراد از آزادی اقتصادی نیز برخوردارند؛ یعنی حق دارند هر شغلی را انتخاب کنند، هر محلی را برای اشتغال برگزینند، هر مدت می‌خواهند کار کنند، هر چه را می‌خواهند مالک شوند و بر دارایی خود بیفزایند و مبادلات مورد نظر خود را با دیگران انجام دهند، از دارایی‌های خود مطابق میل خود بهره‌مند شوند و دولت حق ندارد در این کارها مداخله کند و آنان را محدود سازد مگر در حدودی که حفظ آزادی دیگران آن را اقتضا کند.

در نقطه‌ی مقابل سوسیالیست‌ها با آزادی فرد در فعالیت‌های اقتصادی کاملاً مخالفند و عقیده دارند که تمام برنامه‌های اقتصادی باید به صورت متمرکز و تحت نظر دولت تنظیم و اداره شود و افراد به صورت اشتراکی فعالیت و از محصول فعالیت خود بهره‌برداری نمایند. در این اقتصاد، اقتصاد آزاد و آزادی اقتصادی معنا و مفهومی ندارد.

اسلام نه اقتصاد آزادی را که نظام سرمایه‌داری به آن معتقد است، قبول دارد و نه اقتصاد اشتراکی و کاملاً دولتی سوسیالیست‌ها را. در اسلام اصل بر آزادی اقتصادی است اما نه آزادی مطلق، بلکه آزادی همراه با مراعات ارزش‌های مورد نظر اسلام. آزادی اقتصادی در اسلام در چارچوب خاصی از ارزش‌ها، توصیه‌ها و مقررات، پذیرفته شده است. دولت اسلامی موظف است این آزادی را حفظ، حراست و حمایت کند و در عین حال مانع سوء استفاده‌ی افراد از این آزادی‌ها شود. بدین منظور حکومت اسلامی حق ارشاد، نظارت و کنترل و در صورت لزوم حق مداخله و ایجاد محدودیت‌های لازم را دارد و این حق از باب ولایت حاکم بر جامعه‌ی اسلامی است که باید سلامت روابط اقتصادی و صحت جهت‌گیری‌های اقتصادی را زیر نظر داشته و جلو کج‌روی‌ها و انحرافات را بگیرد.

1/5. آزادی در مالکیت

حکومت دینی مالکیت را به عنوان یک رابطه‌ی حقوقی پذیرفته است. قرآن کریم در مورد ثروت‌های طبیعی می‌فرماید: م‌شما را در زمین مکان داده‌ایم و در آنجا برای شما معیشت‌ها قرار دادیم ولی سپاسی که می‌دارید اندک است. [52]n در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: م‌اوست که برای شما زمین را رام کرد، در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید و بازگشت به سوی اوست. [53]n همچنین می‌فرماید: م‌همان که زمین را برای شما گهواره‌ای کرد و برایتان در آنها راه‌ها کشید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن اقسام مختلف گیاه پدید آوردیم. بخورید و حیوانات خویش را بچرانید که در این برای اهل خرد عبرت‌ها است. [54]n

از این آیات با صراحت تمام استفاده می‌شود که انسان در آباد کردن زمین و دیگر ثروت‌ها و شکوفایی تولید مسئول است و از او خواسته شده است که نعمت‌های طبیعی معطل و بدون استفاده نماند. بدون تردید چنین خواسته‌ای بدون آزادی تملک تحقق نخواهد یافت، زیرا تلاش همه جانبه‌ی انسان، در جهت بهره‌برداری از این ثروت در صورتی شکل می‌گیرد که با فطرت و کشش‌های ذاتی او که همان اختصاص یافتن محصول کارش به خودش است، سازگار باشد. در غیر این صورت وضعیت به آنجایی منتهی می‌شود که سوسیالیست‌ها گرفتار شدند.

در احادیث تصریح شده است که احیا، حیات و تحجیر ثروت‌های طبیعی غیر منقول موجب مالکیت خصوصی می‌شود. به روایت امام صادق B پیامبر اکرم E فرمود: م‌کسی که درختی بکارد یا نهر جدیدی احداث کند که پیش از او کسی اقدام به احداث آن نکرده، یا زمین مواتی را احیا کند، از آن اوست، به حکم خدا و رسول او. [55]n

امیرالمؤمنین B در باره‌ی مردی که پرنده‌ای را دیده و آن را تعقیب نموده تا این‌که بر روی درختی نشسته و دیگری آن را گرفته است، فرمود: برای چشم است آنچه را که دیده و برای دست است آنچه را که حیات کرده است. [56]n

بنابراین اسلام نه مانند مکتب سرمایه‌داری عنان فرد را برای تملک خصوصی رها گذاشته است و نه مانند سوسیالیست‌ها، دست او را بسته است، بلکه در چارچوب معیارهای خود، مالکیت خصوصی فرد را محترم شمرده است.

2/5. آزادی تصرف

از آثار حقوقی مالکیت خصوصی، آزادی مالک در تصرف اموال است. تصرف اعم از مصرف است و شامل مبادلات و فعالیت‌های تولیدی هم می‌شود. قاعده‌ی سلطنت بر اموال [57] بیانگر حق هر نوع تصرف مالک در اموالش است. البته باید توجه کرد که این آزادی هم مانند دیگر آزادی‌های پذیرفته شده در حکومت دینی، مطلق و بدون قید و شرط نیست، بلکه محدودیت‌های خاص خودش را دارد که در فقه اسلامی از آنها بحث شده است. اسراف [58]، تبذیر [59] و مصارف حرام [60] از جمله محدودیت‌هایی است که اسلام برای جلوگیری از زیاده‌روی‌های افراد وضع کرده است.

3/5. آزادی مبادله

گرچه مبادله یک نوع تصرف در اموال است و مشمول آزادی تصرف می‌شود، اما به خاطر اهمیتش در حیات اقتصادی افراد، به طور جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد. تجارت و بازرگانی در رشد اقتصادی و افزایش درآمد جامعه و افراد نقش بسیار ممتازی دارد، از این‌رو اسلام اهمیت فراوانی به این نوع فعالیت اقتصادی داده است.

امام علی B در عهدنامه‌ی خود به مالک اشتر فرمود: م‌نسبت به تجار و صاحبان صنایع سفارش‌خواه باش و آنها را به خیر و نیکی توصیه کن و بین بازرگانانی که در شهر یا روستا هستند و آنها که سیار و در گردشند و نیز صنعت‌گرانی که با نیروی جسمانی خویش به کار صنعت می‌پردازند، تفاوت مگذار، چرا که آنها منابع اصلی منافع و اسباب آسایش جامعه به شمار می‌روند، آنها هستند که از سرزمین‌های دور دست، از پرتگاه‌ها و کوهستان‌ها و دریاها و سرزمین‌های هموار و نا هموار مواد مورد نیاز را گرد می‌آورند، از مناطقی که عموم مردم با آن سروکاری ندارند و جرات رفتن به آن سامان را نمی‌کنند... [61]n

در سخنی دیگر از آن حضرت است: م‌امرار معیشت و زندگی مردم از پنج طریق تأمین می‌شود: امارت (کارمندی) عمران و تولید، تجارت و مبادله، اجاره و تأمین اجتماعی. [62]n

بدیهی است دینی که تا این اندازه به تجارت و بازرگانی بها می‌دهد، به آزادی عمل تجار نیز احترام می‌گذارد، زیرا بدون آزادی، بازرگانان انگیزه کافی برای فعالیت‌های تجاری نخواهند داشت و در نتیجه تجارت رونق پیدا نمی‌کند.

4/5. آزادی در کار و انتخاب شغل

در حکومت دینی افراد در نوع کار و انتخاب شغل، محل کار و مدت کار در صورتی که از چارچوب مقررات شرع تجاوز نکنند، آزادند. پیامبر اسلام E می‌فرماید: م‌همگان تلاش و کوشش کنید ولی توجه داشته باشید که هر کس برای کاری که آفریده شده لایق‌تر است و آن را با سهولت و آسانی انجام می‌دهد. [63]n

امام علی B در جواب والی خود می‌فرماید: مگروهی از حوزه مأموریت تو نزد من آمدند و چنین اظهار کردند که اگر نهر متروک و غیر قابل استفاده‌ی آنها، لایروبی و حفاری شود، بلاد آنها آباد، بر ادای خراج توانمند و بر درآمد مسلمین از این جهت افزوده می‌شود و از من درخواست کردند که برای تو نامه بنگارم که در انجام چنین کاری آنها را جمع کنی و نیروی آنها را در حفار و عمران نهر و تأمین هزینه‌ی آن به کارگیری. اما دوست ندارم کسی را به کاری مجبور سازی که از آن کراهت دارد و بدان بی‌میل است؛ اگر نهر آنچنان است که آنها گفتند (من انجام خواست آنها را به شما ارجاع می‌دهم) هر کس که دوست دارد در انجام این عمران کار کند از او بخواه که تلاش کند و در نتیجه نهر مال افرادی است که کار کرده‌اند نه افرادی که نسبت به انجام این مهم بی‌میل باشند... [n64] بنابراین مردم در جامعه‌ی اسلامی در انتخاب شغل آزادند و مالک نتیجه‌ی کار مشروع خود می‌باشند. تنها استثنا از این آزادی، مواردی است که در فقه به عنوان معامله‌ی حرام از آنها یاد شده است. در غیر این موارد حکومت اسلامی حق ندارد مردم را به کاری وادار کند هر چند که به مصلحت خودشان باشد. [65]

5/5. آزادی در مسکن

از پیامبر اسلام 6 نقل شده که فرمود: مبلاد بلاد خداست و مردم بندگان خدا هستند. پس هر جا به خیر رسیدی همان جا اقامت کن. [n66]

امام خمینی S می‌فرماید: مهر انسان در مسکن آزاد است، در مشروب و ماکول آنچه خلاف قوانین الهی نباشد آزاد است، در مشی آزاد است، حکم اسلام است که اگر کسی حمله برد به منزل کسی، برای آن کسی که مورد حمله واقع شده است جایز است کشتن او. اسلام تا اینقدر با آزادی‌ها موافق است. [n67] در سخن دیگر دارد: مکسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو، این حرف‌ها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. [n68]

6. آزادی سیاسی

آزادی سیاسی در کاربرد عام آن هر گونه فعالیت را که بر سرنوشت سیاسی جامعه تأثیر می‌گذارد، شامل می‌شود. طبق این کاربرد، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها، مطبوعات و رسانه‌های گروهی نیز فعالیت‌های سیاسی به شمار می‌روند، ولی کاربرد خاص آن مربوط به دخالت آحاد جامعه در حکومت و اداره‌ی امور کشور است.

مآزادی سیاسی حق فرد در مشارکت در کارهای دولت است از طریق حق رای دادن و انتخاب شدن و آزادی بیان و روزنامه‌نگاری و اجتماع. [n69]

مآزادی سیاسی قسمتی از حقوق افراد است که به موجب آن می‌توانند حق حاکمیت داشته باشند، خواه به طور مستقیم و خواه از طریق انتخاب نمایندگان. [70] آزادی سیاسی حق حضور فعال مردم در صحنه‌ی سیاست است. [n71]

بنابراین آزادی سیاسی به مفهوم دخالت مردم در انتخاب و نحوه اداره‌ی حکومت، نظارت بر عمل کرد کارگزاران و مشورت دادن به آنان، مصادیقی دارد که به مهم‌ترین آنها پرداخته می‌شود:

1/6. آزادی در انتخاب حکومت

از دیدگاه ولایت انتصابی، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از نصب عام امامان E است و مردم در تفویض ولایت به او هیچ‌گونه اختیاری ندارند. اما در کارآمدی حکومت نقش اصلی دارند. بیعت گرفتن پیامبر 6 و امامان E از مردم نیز برای کارآمد کردن ولایت‌شان است، نه برای انتصاب آنان.

امام علی B می‌فرماید: مردم بدون اکراه و اجبار و با میل و رغبت با من بیعت کردند. [n72] این نشان می‌دهد که اگر مردم به زور با آن حضرت بیعت کرده بودند، مخالفان حضرت که تعدادشان کم هم نبودند، می‌توانستند علیه وی استدلال و احتجاج کنند.

در صلح نامه‌ی امام حسن B با معاویه آمده است: م حکومت بعد از او یعنی معاویه بین مسلمانان به مشورت گذاشته می‌شود. [n73]

امام رضا B از پیامبر 6 نقل می‌کند که: م هر کس از شما خواست بین جماعت مسلمین تفرقه ایجاد کند و امر حکومت مردم را غصب نماید و بدون مشورت به ولایت برسد، او را بکشید. [n74] حضرت امیر B در مورد بیعت عبدالله بن عمر، به مالک گفت: م آن را به اکراه از او نمی‌خواهم، راه را بر او باز گذارید. [n75]

م زمان حق رای دادن دارند، زیرا انتخابات و رای دادن از قبیل توکیل است نه تفویض ولایت. همین که انسان عضو جامعه‌ای باشد و در آن مالی یا حق دیگری داشته باشد حق توکیل دارد. [n76] در زندگی پیامبران و ائمه معصومین E مودی را سراغ نداریم که برای قبولاندن حکومت و رهبری خود به مردم، از قدرت و سرنیزه استفاده کرده باشند. گر چه ممکن است برای دفاع از دین خدا و تثبیت حکومت الهی دست به چنین اقداماتی زده باشند، اما برای این که شخص خود را به عنوان رهبر قبولانند، هرگز چنین حرکتی نکرده‌اند.

انبیاء و ائمه E با این که امامت تنصیبی داشتند اما برای به اجرا گذاشتن آن مردم را مجبور نمی‌کردند. امام علی B هنگامی که مهاجر و انصار با حضرت بیعت کردند بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود:

م ای مردم انبوه و هوشمند، امر حکومت مربوط به شما است. هیچ‌کس حق ندارد آن را به خود اختصاص دهد مگر آن کسی که شما آن را امیر و حاکم نمایید. [n77]

امیرمؤمنان B نامه‌ای نوشته بود و فرمانداران خود را موظف کرده بود که در هر جمعه آن را بر مردم بخوانند. از جمله این عبارت در نامه آمده بود: م پیامبر خدا با من پیمان بست و فرمود: ای پسر ابوطالب پیشوا و رهبری امت من در حقیقت از آن توست. اگر مردم بدون نزاع ولایت تو را پذیرفتند، در امر حکومت قیام کن و اگر درباری تو اختلاف کردند، آنان را به حال خود واگذار، خدا هم برای تو راه نجاتی قرار می‌دهد. [n78]

به حال خود واگذار، به این معنا است که بگذار هر کسی را خودشان می‌خواهند به عنوان رهبر برگزینند. از اینجا نتیجه می‌گیریم که در حکومت دینی مردم در انتخاب رهبر و حاکم آزادند، منتها وظیفه دارند که شایسته‌ترین را برگزینند.

امام صادق B فرمود: رسول خدا 6 فرموده است: م امامان شما نمایندگان شما هستند، پس بنگرید چه کسانی را به عنوان نماینده به سوی خدا می‌فرستید. [n79]

این احادیث با تنصیبی بودن ولایت امامان E مخالف نیستند، زیرا این احادیث ناظر به جنبه‌ی عملی و عملیاتی شدن ولایت است نه اصل ولایت، یعنی تحقق ولایت در میدان عمل بدون رضایت مردم امکان‌پذیر نیست.

امام خمینی S می‌فرماید: م تعیین نظام سیاسی با آرای خود مردم خواهد بود. [n80] در سخنی دیگر می‌فرماید: م مردم در سراسر کشور، در انتخاب فرد مورد نظر خود آزادند و احادیث حق تحمیل خود یا کاندیداهای گروه یا گروه‌ها را ندارد. [n81]

2/6. نظارت مردم بر حکومت

پس از انتخاب، نوبت به نظارت بر حکومت می‌رسد که حق مردم است. پس از تشکیل حکومت انتصابی یا انتخابی، مردم موظف به حضور در صحنه‌ی سیاست و نظارت بر کار آن هستند. حضرت علی B هنگام معرفی ابن عباس به مردم بصره گفت: م به او گوش دهید و فرمانش برید تا آنجا که او از خدا و رسول اطاعت می‌کند. پس اگر در میان شما حادثه‌ای یا بدعتی ایجاد کرد یا از حق منحرف شد بدانید که من او را از فرمانروایی بر شما عزل می‌کنم. [n82]

در سخنی دیگر، حضرت وضع حکومت را چنان ترسیم می‌کند که گویی شخص حاکم و برنامه‌ها و کارهای حکومتی، به جز اسرار جنگی، باید در معرض دید و نظارت مردم باشد: م بدانید حق شماست بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ. [n83]

محمد بن ابابکر که از طرف حضرت امیر B والی مصر بود به مردم گفت: م اگر دیدید کارگزاری نادرست است او را به سوی من آورید و مرا در مورد او سرزنش کنید. همانا من به آن خوشحال می‌شوم. [n84]

حضرت امام S می‌فرماید: م اگر مردم بخواهند جمهوری اسلامی را حفظ کنند، باید مواظب باشند که رئیس جمهور و نمایندگان مجلس انحراف پیدا نکنند از حیث قدرت‌طلبی و از حیث

مال‌طلبی. [n85]

همچنین از ایشان است: هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد. در غیر این صورت اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است. [86]n

3/6. شکایت مردم از حکومت

حضرت امیرB علاوه بر آن که مردم را به این امر مهم تشویق می‌کرد، خود نیز افرادی برای تحقیق پیرامون احوال شخصی و نحوه‌ی اداره‌ی والیان می‌فرستاد و در بعضی موارد با رسیدن گزارش اینان، به عزل یا توبیخ عاملان خود اقدام می‌کرد.

نامه‌های 40 و 43 و 45 و 63 و 71 نهج البلاغه در همین موارد نوشته شده است. شکایت، همانند نظارت، از مقام‌های مختلف حکومتی در موارد شخصی و عمومی جایز است.

بعضی از علمای اهل سنت با استناد به آیه‌ی [فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله والرسل] [87] گفته‌اند: چون امامی بعد از رسولn ذکر نشده است، پس اولی الامر هم جزء مردم به حساب آمده‌اند و می‌شود مردم با آنان به تنازع برخیزند. [88] و مردم حق نزاع با حکام و حکومت دارند. [89]n

4/6. اظهار نظر مردم در امر حکومت

در حکومت دینی، وظیفه مردم تنها انتخاب حکومت و نظارت بر آن نیست، بلکه مردم می‌توانند در نحوه اداره‌ی حکومت و رأی‌زنی پیرامون تشخیص درست مصالح و منافع جامعه و حکومت اظهار نظر کنند و در این زمینه دولت را یاری رسانند.

حباب بن منذر در جنگ بدر، وقتی پیامبرB مسلمین را در نزدیک‌ترین چاه بدر فرود آورد، چنین اظهار نظر کرد: ای رسول خدا آیا این منزلی است که خدا تو را در آن فرود آورده است و بنابراین، نباید جلو یا عقب‌تر از آن برویم یا این که نظر تو و حیل‌های جنگی است؟ پیامبرB فرمود: نظر و حیل‌های جنگی است. حباب گفت: ای رسول خدا همانا این منزل مناسبی نیست، مردم را به پای دار تا به چاه آبی که به دشمن نزدیک‌تر است برسیم و فرود آییم و حوض پر آبی بسازیم، آن‌گاه با آنان بجنگیم.

در این صورت ما آب خواهیم داشت و آنان تشنه می‌مانند. پیامبرB گفت: ای حباب، نظرت را پیشنهاد دادی. آن‌گاه مسلمانان همراه خود را حرکت داد و کنار نزدیک‌ترین آب فرود آمد و به آن چه حباب نظر داده بود عمل کرد. [90]n

ابن عباس و مغیره بن شعبه به حضرت امیرB در مورد ابقای معاویه و عمال عثمان اظهار نظر کردند، حضرت به آنان چنین پاسخ داد: ای ابن عباس تو نظرت را به من می‌گویی و من ملاحظه می‌کنم، پس آن‌گاه که از اجرای نظر تو سر باز زدم تو از من اطاعت می‌کنی. [91]n

در جنگ صفین نیز وقتی مردم حضرت را برای پذیرش حکمیت تحت فشار قرار دادند، رای آنان را پذیرفت: من شما را از حکومت حکمین نپسندم پس شما امتناع کرده، مخالفت نمودید مانند مخالفین پیمان شکن تا این که به میل و خواهش شما رفتار کردم. [92]n

امام خمینیS می‌فرماید: هرچه هست ملت است. حکومت‌ها باید بر طبق امیال ملت عمل بکنند. بر طبق مصالح ملت عمل بکنند. امروز مثل سابق نیست که یک دولتی بیاید و هر غلطی می‌خواهد بکند، خیر، باید موافق امیال صحیح ملت عمل بکند. نوکر ملت باید باشد، نه آقای ملت. [93]n

5/6. انتقاد مردم از حکومت

اعتراض عمر به پیامبرB در صلح حدیبیه [94] و در مورد انتخاب اسامه، [95] اعتراض معتب بن قشیر به پیامبرB روز جنگ احد، [96] اعتراض‌های متعدد به حضرت امیرB در جنگ صفین، [97] جنگ جمل، [98] و پس از آن جنگ با معاویه [99] و جنگ با خوارج [100] و اعتراض‌های متعدد به امام حسنB در مورد صلح با معاویه، [101] اعتراض بعضی به پیامبرB در مورد نحوه‌ی تقسیم غنائم [102] اعتراض یمنی‌ها به حضرت امیرB در مورد اجرای حد به نجاشی، [103] نمونه‌های بسیار بارزی در تاریخ اسلام راجع به انتقاد مردم از حکومت است. در هیچ یک از اعتراض‌های مذکور، سراغ نداریم که اعتراض‌کننده مورد آزار و اذیت و یا توبیخ از ناحیه حکومت قرار گرفته باشد. این نشان می‌دهد که حکومت دینی در این زمینه برای مردم آزادی قابل است.

6/6. نصیحت حکومت

نصیحت ابوالاسود دولی [104] و احنف بن قیس [105] به حضرت امیرB، نصیحت قیس بن سعد به محمدبن ابی بکر [106]، نصیحت زنی به عمر [107] و نصیحت حضرت امیرB [108] و عمار یاسر به عثمان [109] مواردی از نصیحت‌های مردم به حکومت در تاریخ اسلام است. این موارد همه حکایت از این واقعیت دارد که مردم در برابر حکومت دست بسته نیستند و آزادی عمل دارند.

نتیجه

از مجموع مباحثی که با استفاده از آیات قرآن، سخنان پیامبرB و ائمه معصومینE و سیره عملی آنان و همچنین فرمایشات حضرت امام خمینیS در این نوشته صورت گرفت، این نتیجه به دست می‌آید که افراد در حکومت دینی به معنای واقعی کلمه، از آزادی عمل در تمام ابعاد زندگی خود اعم از اخلاقی، اعتقادی، سیاسی و اقتصادی برخوردار است. منتها این آزادی چنانچه در غرب مطرح است مطلق و رها نیست، بلکه محدود به چهار حد اساسی عدم اضرار به نفس؛ غیر، عدم مغایرت با اخلاق و دین است.

پی‌نوشت‌ها:

[1] . مطهری، مرتضی؛ جامعه و تاریخ؛ قم: صدرا؛ ص 84

[2] . بیات، عبدالرسول و همکاران؛ فرهنگ واژه‌ها؛ قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی؛ چاپ دوم؛ 1381؛ ص 11

[3] . ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار العلم، 1981م، ص 191

[4] . الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبيب البصري البغدادي؛ الاحکام السلطانية والولايات الدينية؛ بیروت: دار الکتب العلمیه؛ 1982م، ص 5

[5] . قاضي عبد الجبار؛ شرح الاصول الخمسة؛ القاهرة: مكتبة وهبة؛ 1408هـ. ق؛ ص 509

[6] . ایچی، عبد الرحمان بن احمد؛ شرح المواقف؛ تحقیق: علی بن محمد الجرجانی؛ ج 8؛ ص 345 (والأولى أن يقال هي خلافة الرسول في إقامة الدين وحفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة)

[7] . قوشچی؛ شرح تجرید؛ بی‌جا؛ بی‌نا؛ ص 472

[8] . همان؛ ص 560 هم‌چنین ر.ک. الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبيب البصري البغدادي؛ پیشین؛ ص 31

[9] . الماوردی، علی بن محمد بن حبيب البصري البغدادي؛ پیشین؛ ص 33 (و الامامة تتعقد من وجهين: احدهما باختيار اهل العقد و الحل و الثاني بعهد الامام من قبل)

[10] . مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی؛ حکومت از دیدگاه مذاهب اسلامی (گزیده مقالات فارسی دهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی)؛ تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی؛

1377؛ چاپ اول؛ ص 550

- [11]. الشریف المرتضی؛ رسائل الشریف المرتضی؛ تحقیق: سید مهدی رجایی؛ قم: دار القرآن؛ 1405 هـ. ق؛ ج 2؛ ص 264 (الامامة ریاسة عامة في الدين بالاصالة لا بالنبابة عنم هو في دار التكليف)
- [12]. علامه حلی؛ الفلین فی امامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب؛ B؛ کویت: مکتبة الفلین؛ چاپ اول؛ ص 22
- [13]. محقق طوسی؛ قواعد العقائد؛ بیروت: دار الاضواء؛ ص 457 (الامامة ریاسة عامة دینیة مشتملة علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیة و الدنیویة و زجرهم عما یضرهم بحسبها)
- [14]. شیخ مفید؛ اوائل المقالات؛ تحقیق: ابراهیم انصاری زنجانی خوئی؛ بیروت: دارالمفید؛ چاپ دوم؛ 1414 هـ. ق؛ ص 65 (ان الائمة القائمین مقام الانبیاء فی تنفیذ الاحکام و اقامة الحدود و حفظ الشرایع و تأدیب الانام معصومون کعصمة الانبیاء)
- [15]. ابن شرایط در صفحات قبل ذیل تعاریف اهل سنت از امامت مطرح شده است.
- [16]. فیرحی، داود؛ نظام سیاسی و دولت در اسلام؛ تهران: سمت؛ چاپ اول؛ 1382؛ ص 24-27
- [17]. ابو سعیدی، مهدی؛ حقوق بشر و تکامل آن در غرب؛ تهران: آسیا؛ 1343؛ ص 23
- [18]. رنجبر، مقصود؛ حقوق و آزادی‌های فردی از دیدگاه امام خمینی؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ چاپ اول؛ 1382؛ ص 20
- [19]. ابو سعیدی، مهدی؛ پیشین؛ ص 29
- [20]. هارولد جی لاسکی؛ سیر آزادی در اروپا؛ ترجمه: رحمت الله مقدم مراغه‌ای؛ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی؛ 1353؛ ص 17 و 18
- [21]. آنتونی آریلاستر؛ ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب؛ ترجمه: عباس مخبر؛ تهران: نشر مرکز؛ 1377؛ ص 69 و 70 و 80
- [22]. پازارگاد، بهاء‌الدین؛ تاریخ فلسفه سیاسی؛ تهران: کتابفروشی زوار؛ 1359؛ ج 2؛ ص 60 و 601 و همان؛ مکتب‌های سیاسی؛ تهران: انتشارات اقبال؛ ص 42 و 43
- [23]. بیات، عبدالرسول و همکاران؛ پیشین؛ ص 13
- [24]. 2 / ملك / الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم أيكم أحسن عملا وهو العزيز الغفور
- [25]. انسان / 3
- [26]. كهف / 29
- [27]. آل عمران / 64 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
- [28]. اعراف / 157 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ
- [29]. نهج البلاغه؛ نامه 31 (و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرا)
- [30]. همان؛ (ایها الناس ان آدم لم یلد سیدا و لا امة و ان الناس کلهم احرار)
- [31]. النووی؛ صحیح مسلم بشرح الامام النووی؛ بیروت: دار الکتاب العربی؛ چاپ دوم؛ 1407 هـ. ق؛ ج 12، ص 212
- [32]. ر.ک: مطهری، مرتضی؛ پیرامون انقلاب اسلامی، قم: صدرا؛ ص 18
- [33]. ر.ک: مطهری، مرتضی؛ اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، قم: صدرا؛ ص 39
- [34]. مطهری، مرتضی؛ انسان کامل، قم: صدرا؛ ص 48
- [35]. مطهری، مرتضی؛ تکامل اجتماعی انسان، قم: صدرا؛ ص 15
- [36]. کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه؛ ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی؛ تهران: سروش؛ 1370؛ ج 8؛ ص 53
- [37]. بیات، عبد الرسول و همکاران؛ پیشین؛ ص 15
- [38]. نهج البلاغه؛ خطبه 230 (ان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجاه من کل هلکه)
- [39]. بقره / 256
- [40]. طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: جامعه مدرسین؛ ج 2؛ ص 347
- [41]. غاشیه / 21 و 22
- [42]. منتظر قائم، مهدی؛ آزادی‌های شخصی و فکری از نظر امام خمینی؛ تهران: ستاد بزرگداشت یکصدمین سال میلاد امام خمینی؛ چاپ اول؛ 1381؛ ص 68
- [43]. منتظر قائم، مهدی؛ پیشین؛ ص 68
- [44]. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ قم: دفتر تبلیغات؛ 1366؛ ج 6؛ ص 348
- [45]. آل عمران / 191 الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا تُسَبِّحُكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
- [46]. نهج البلاغه؛ نامه 53 (ولیکن ابعده رعیتک منک و اشناهم عندک اطلبهم لمعايب الناس، فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها)
- [47]. منتظر قائم، مهدی؛ پیشین؛ ص 43
- [48]. زمر / 17 و 18 (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)
- [49]. منتظر قائم، مهدی؛ پیشین؛ ص 163
- [50]. همان؛ ص 85
- [51]. همان
- [52]. اعراف / 10 وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
- [53]. ملك / 15 هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْسُوا فِي مَتَابِعِهَا وَكَلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
- [54]. طه / 53 الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ كَلَّوْا وَأَعْيَا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ
- [55]. الحر العاملي؛ تفصيل وسائل الشیعة (آل البيت)؛ تحقیق و نشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث؛ قم: چاپ مهر؛ چاپ دوم؛ 1414 هـ. ق؛ ج 25؛ کتاب احیاء الموات؛ باب 2؛ حدیث 1؛ ص 413 (عن ابی عبدالله قال: قال رسول الله: من غرس شجرا او حفر وادیا بریا لم یسبقه الیه احد او احیی ارضا میتة فیهی له قضاء من الله و رسوله)
- [56]. همان؛ ج 23؛ کتاب الصيد و الذبائح؛ باب 38؛ حدیث 1؛ ص 391 (عن ابی عبدالله ان امیرالمؤمنین B قال فی رجل ابصر طیرا فنبعه حتی وقع علی شجرة فجاء رجل فأخذه فقال امیرالمؤمنین B: للین ما رأته و للید ما أخذت)
- [57]. مجلسی، محمد باقر؛ بحارالانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء؛ چاپ دوم؛ 1403 هـ. ق؛ ج 2؛ ص 272 (ان الناس مسطون علی اموالهم)

[58]. اعراف / 31 (وكلوا واشربوا ولا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين

[59]. اسراء / 26 و 27 وآت ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل ولا تبذروا ثيابكم البالية وكان الشيطان لربه كفورا

[60]. منظور از مصارف حرام، مصرف کالا و خدماتی است که استفاده و انتفاع از آنها حرام شده است مانند خوردن گوشت خوک، سگ، میته، حیوانات تزکیه نشده، استفاده از آلات لهو و لعب و ... و همچنین مصرف اشیایی که موجب هلاکت و یا ضرر فرد و یا جامعه می‌شود مانند سم و هروئین. هم‌چنین انتفاع از برخی کالاها به گونه‌ای خاص؛ مانند استفاده از ظروف طلا و نقره و زیورآلات طلا برای مرد و ...

[61]. نهج البلاغه؛ صبحی صالح؛ نامه 53

[62]. الحر العاملي؛ پیشین؛ ج 19؛ باب استحباب الزرع؛ حدیث 10؛ ص 35 (... ان معایش الخلق خمسة: الامارة و العمارة و التجارة و الاجارة و الصدقات...)

[63]. سفینه البحار؛ ص 732 (اعملوا فكل میسر لما خلق له)

[64]. مستدرک نهج البلاغه؛ ج 5؛ ص 359

[65]. ر. ک. بلاذری؛ انساب الاشراف؛ بی‌تا؛ بی‌نا؛ ج 2؛ ص 162

[66]. نهج الفصاحه؛ ص 223

[67]. منتظر قائم، مهدی؛ پیشین؛ ص 39

[68]. امام خمینی؛ ولایت فقیه؛ ص 94

[69]. کریم یوسف احمد کشاکش، الحریات العامة فی الانظمة السياسية المعاصرة، ص 61

[70]. جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص 31

[71]. منتظر قائم، مهدی؛ پیشین؛ ص 150

[72]. نهج البلاغه؛ نامه 1 (بایعنی الناس غیر مستکرهین و لا مجبرین بل طائعتین مخیرین)

[73]. مجلسی، محمد باقر؛ پیشین؛ ج 44، ص 65؛ (ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده عهدا بل یكون الامر من بعده شوری بین المسلمین)

[74]. شیخ صدوق؛ عیون اخبارالرضا، تحقیق: الشیخ حسین الاعلمی؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات؛ چاپ اول؛ 1404 هـ. ق؛ ج 2، ص 62

[75]. مالک الاشتهر، ص 228 (فامر علی B باحضار عبدالله بن عمر، فقال له: بایع، قال: لا بایعی حتی یبایع جمیع الناس. فقال له علی B: فاعطنی حمیلا ان لاتبرح. قال: ولا اعطیک حمیلا. فقال الاشتهر:

یا امیرالمومنین ان هذا رجل قد امن سوطک وسیفک فدعنی اضرب عنقه. فقال B: لست ارید ذلك منه علی کره، خلوا سبیله.)

[76]. مطهری، مرتضی؛ زن و سیاست؛ مجله پیام زن؛ سال اول؛ ش 6

[77]. ابن اثیر؛ کامل ابن اثیر؛ چاپ بیروت؛ ج 3؛ ص 99 (أیها الناس عن ملأ و اذن ان هذا امرکم لیس لأحدٍ فیہ حق الا من امرتم.)

[78]. ابن طاووس، رضي الدين ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس؛ كشف المحجة لثمرة المهجة؛ نجف؛ حیدریه؛ 1370؛ ص 180 (و قد کان رسول الله عهدا الی عهدا فقال یابن ابی طالب لك ولاء امتی فان ولوک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضاء فقم فی امرهم و ان اختلفتوا علیک فدعهم و ما هم فیہ فان الله سیجعلوا لك مخرجا)

[79]. مجلسی، محمد باقر؛ پیشین؛ ج 23؛ ص 30 (ان ائمتکم وفدکم الی الله فانظروا من توفدون فی دینکم و صلاتکم)

[80]. منتظر قائم، مهدی؛ پیشین؛ ص 155

[81]. امام خمینی، روح الله؛ صحیفه ی نور؛ قم: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام؛ ج 18؛ ص 232

[82]. شیخ مفید؛ الجمل؛ قم: مکتبه الادوری؛ ص 224؛ (معاشر الناس! قد استخلفت علیکم عبدالله بن العباس، فاسمعوا له واطیعوا امره ما طاع الله ورسوله، فان احدث فیکم او زاغ عن الحق فکاعلمونی

اعز له عنکم فانی ارجو ان اجدہ عفیفا تقیا ورعا، وانی لم ادله علیکم الا وانا اظن ذلك به غفرالله لنا ولکم.)

[83]. نهج البلاغه؛ نامه 50 (الا وان لکم عندی اکلا احتجز دونکم سرا الا فی حرب.)

[84]. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری؛ بیروت: دارالکتب العلمیه؛ ج 3، ص 68 (وان رایتم عاملا عمل غیر الحق زائفا، فارفعوه الی وعاتبوننی فیہ، فانی بذلك اسعد، وانتم بذلك جدیرون)

[85]. امام خمینی، روح الله؛ صحیفه نور؛ پیشین؛ ج 16، ص 32

[86]. همان؛ ج 21؛ ص 110

[87]. نساء(4) آیه: 59 یا أُولَئِیْن الذِیْنَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَی الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً

[88]. ر. ک. محمدالبهی، الدین والدوله، ص 543 و 547

[89]. خلافت و ملوکیت، ص 34

[90]. سیوطی، الدر المنثور، ج 2، ص 90

[91]. طبری، محمد بن جریر؛ پیشین؛ ج 2؛ ص 704 (فقال ابن عباس: فقلت لعلی: اما اول ما اشار به علیک فقد نصحك واما الآخر فغشک وانا اشیر علیک بان تثبت معاویة فان بایع لك فعلى ان

اقلعه من منزله. قال علی B: لا والله لا اعطیه الا السیف. فقلت: یا امیرالمومنین: انت رجل شجاع لست بارب بالحرب، اما سمعت رسول الله 6 يقول: الحرب خدعه؟ فقال علی B: بلی یابن عباس من

هنیاتک وهنیات معاویة فی شیء، تشير علی واری فاذا عصیتک فاطعنی. قال: فقلت: افعل ان ایسر مالک عندی الطاعة.)

[92]. نهج البلاغه؛ خطبه 36 (وقد کنت نهیتکم عن هذه الحکومه، فابیتکم علی ابناء المناذین، حتی صرفت رایبی الی هواکم.)

[93]. امام خمینی، روح الله؛ صحیفه نور؛ پیشین؛ ج 15؛ ص 226

[94]. ابن هشام؛ السیره النبویه؛ ج 3؛ ص 331 (ثم اتی عمر رسول الله 6 فقال: یا رسول الله: الستک برسول الله؟ قال: بلی قال: او لسنا بالمسلمین؟ قال: بلی قال: او لیسوا بالمشرکین؟ قال: بلی قال:

فکعکمالک نعطى الدنیه فی دیننا؟ قال: انا عبدالله ورسول، لن اخاف امره، ولن یضیعنی! قال: فکان عمر یقول: ما زلت اتصدق واصلی واعتق من الذی صنعت یومئذ! مخافه کلامی الذی تکلمت به حتی رجوت ان یتکلم خیرا.)

[95]. همان؛ ج 4؛ ص 300 (ان رسول الله 6 استبطا الناس فی بعث اسامه بن زید، وهو فی وجعه، فخرج عاصبا راسه حتی جلس علی المنبر، وقد کان الناس قالوا فی امره اسامه: امر غلاما حدثا علی جله

المهاجرین والانصار. فحمد الله واثنی علیه بما هو له اهل ثم قال: ایها الناس، انفذوا بعث اسامه فلعمری لئن قلت فی امارته لقد قلت فی اماره ابیه من قبله وانه لخلیق لاماره وان کان ابوه لخلیقا لها.)

[96]. همان؛ ج 2؛ ص 169 (ومعتب الذی قال یوم احد: لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا هیهنا. فانزل الله تعالی فی ذلك من قوله وهو الذی قال یوم الاحزاب: کان محمد یعدنا ان ناکل کنوز کسری

وقیصر، واحدنا لایامن ان یکذهب الی الغائط، فانزل الله عزوجل فیہ: واذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غورا.)

[97]. طبری، محمد بن جریر؛ پیشین؛ ج 3؛ ص 102 (فقال الاشعث واولنک الذین صاروا خوارج بعد: فانا قد رضینا بابی موسی الاشعری. قال علی B: فانکم قد عصیتمونی فی اول الامر فلاتصونی الان.)

انى لارى ان اولى اباموسى. فقال الاشعث و... لانرضى به...)

[98]. همان؛ ج3؛ ص 56 (ثم اقبل على الاحنف فقال: تربصت فقال: ماكنت ارانى الا قداحسنت، وبامرك كان ماكان ياميرالمومنين. فارقق فان طريقك الذى سلكت بعيد وانت الى غذا اخرج منك امس، فاعرف احسانى واستصف مودتى لغد، ولاتقولن مثل هذا، فانى لم ازل لك ناصحا.)

[99]. ابن قتيبه الدينوري، ابى محمد عبد الله بن مسلم؛ الامامة والسياسة؛ تحقيق: على شبري؛ قم: انتشارات شريف رضى؛ چاپ اول؛ 1413 هـ. ق؛ ج 1؛ ص168 (فقال الناس ياميرالمومنين تدع هولاء القوم ورائنا يخلفوننا فى عيالنا واموالنا؟ سربنا اليهم فاذا فرغنا منهم نهضنا الى عدونا من اهل الشام، سيمى كارگزاران على بن ابى طالب اميرالمومنين)

[100]. ابن ابى الحديد؛ شرح نهج البلاغه، ج2؛ ص90 (فلما دخل منزله ودخل عليه وجوه اصحابه، قال لهم: اشيروا على برجل صليب ناصح، يحشر الناس من السواء. فقال له سعيد بن قيس: ياميرالمومنين، اشير عليك بالناصح الارب الشجاع الصليب، معقل بن قيس التميمي. قال: نعم...)

[101]. مجلسي، محمد باقر؛ پيشين؛ ج44، ص 28 (ثم ان سعد بن مسعود اتاه B بطبيب وقام عليه حتى برا وحوله الى بيض المدائن فمن الذى يرجو السلامه بالمقام بين اظهر هولاء القوم، فضلا على النصره والمعونه. وقد اجاب B حجرين عدى الكندى لما قال له: سؤدت وجوه المومنين. فقال B: ما كل احد يحب ما تحب ولارايه كرايك، وانما فعلت ما فعلت ابقاء عليكم.)

[102]. ابن هشام؛ السيرة النبوية، ج4؛ ص 142 (لما اعطى رسول الله ما اعطى من تلك العطايا فى قریش وفى قبائل العرب، ولم يكن فى الانصار منها شىء، وجد هذا الحى من الانصار فى انفسهم، حتى كثر منهم القائل... نيز، ص 136 (واعطى رسول الله عباس بن مرداس... فسخطها، فعاتب فيها رسول الله، فقال عباس بن مرداس يعاتب رسول الله... فقال رسول الله: اذهبوا به، فاقطعوا عنى لسانه. فاعطوه حتى رضى، فكان ذلك قطع لسانه الذى امر به رسول الله)

[103]. حكيمى، محمدرضا وديگران، الحياة، ج2؛ ص 477 (ان عليا(ع) لما حد النجاشى غضب اليمانيه، فدخل طارق بن عبدالله عليه فقال: ياميرالمومنين! ما كنا نرى ان اهل المعصيه والطاعة واهل الفرقه والجماعه عند ولاه العدل ومعادن الفضل سيان فى الجزاء، حتى راينا ماكان من صنعك باخى الحرث، فاورغت صدورنا وشتت امورنا، وحملتنا على الجاره التى كنا نرى ان سبيل من ركبها النار. فقال: وانها لكبيره الا على الخاشعين. ياخانهد! وهل هو الا رجل من المسلمين؟ انتهنك حرمة ما حرم الله، فاقمنا عليه حدا كان كفارته. ان الله تعالى قال: ولايجر منكم شأن قوم على الا تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوى. فلما جنه الليل همس هو والنجاشى الى معاويه...)

[104]. تسترى، شيخ محمدتقى؛ قاموس الرجال؛ ج6؛ ص 434 (فكتب ابوالاسود الى على B: اما بعد، فان الله جل وعلا جعلك واليا موتمنا وراعيا مستوليا، وقد بلوناك فوجدناك عظيم الامانه ناصحا للرعية توفر لهم فيتهم وتظلف نفسك عن دنياهم، فلاتاكل اموالهم ولاترتشى فى احكامهم وان ابن عمك قداكل ما تحت يديه بغير علمك، فلم يسعنى كتمانك ذلك. فانظر - رحمك الله - فى ماهناك واكتب الى براك فى ما احببت، انته اليه والسلام.) فكتب اليه على B: (اما بعد، فمئلك نصح الامام والامة وادى الامانة ودل على الحق. وقد كتبت الى صاحبك فى ما كتبت الى فيه من امره ولم اعلمه انك كتبت، فلاتدع اعلامى بما يكون بحضرتك مما النظر فيه للامة صلاح، فانك بذلك جدير، وهو حق واجب عليك.)

[105]. طبري، محمد بن جرير؛ پيشين؛ ج3؛ ص156

[106]. همان؛ ص 126 (لما حدث قيس بن سعد بمجى محمد بن ابى بكر، وانه قادم عليه اميرا، تلقاه وخلا به ونجاه. فقال: انك جئت من عند امرء لارى له، وليس عزلكم اياى بمانعى اى انصح لكم، وانا من امركم هذا على بصره، واتى فى ذلك على الذى كنت اكيد به معاويه وعمرا واهل خربتنا، فكايدهم به، فانك ان تكايدهم بغيره تهلك. ووصف قيس بن سعد المكابدة التى كان يكايدهم بها. واغتشه محمد بن ابى بكر وخالف كل شىء امره به. فلما قدم محمد بن ابى بكر وخرج قيس قبل المدينة، بعث محمد اهل مصر الى خربتنا، فاقتتلوا، فهزم محمد بن ابى بكر. فبلغ ذلك معاوية وعمرا. فسار باهل الشام حتى افتتحت مصر وقتلوا محمد بن ابى بكر ولم تزل فى حيز معاويه، حتى ظهر وقدم قيس بن سعد المدينة - فقدم ابن سعد على على B، فلما بائه الحديث وجاءهم قتل محمد بن ابى بكر عرف ان قيس بن سعد كان يوازى امورا عظاما من المكابدة، وان من كان يشير عليه بعزل فقيس بن سعد لم ينصح له - مبلغ عليا وثوب اهل مصر على محمد بن ابى بكر واعتمادهم اياه. فقال: ما لمصر الا احد الرجلين! صاحبنا الذى عزلناه عنها - يعنى قيسا - او مالك بن الحارث - يعنى الاشر.)

[107]. محمد يوسف مصطفى؛ حرية الراى فى الاسلام؛ ص92

[108]. عبدالرزاق؛ المصنف؛ ج1؛ ص334

[109]. مقاله محمدحسن مرعشى؛ مجله قضايى و حقوقى دادگستري؛ ش3؛ ص16